

متن پرسش

سلام علیکم و رحمه الله: ضمن عرض ادب و وقت بخیر خدمت استاد حکیم طاهرزاده در پی مراجعه ی یکی از دوستانم که دانشجوی پزشکی هستند، سوالی از بنده کمترین پرسیده شد. (راقم این سطور فارغ التحصیل مهندسی الکترونیک، دانشجوی حقوق و علاقمند به فلسفه و عرفان اسلامی هستم.) سوال عبارت بود از اینکه: «از کجا می دانی این اعتقادات و ادراکاتی که بر آن هستی صرفاً مجموعه ای از فعل و انفعالات عصبی - مولکلی نیست؟» به وضوح پیداست که این سوال متأثر از علم زدگی (Scientism) است که می خواهد لباس ناموزون ساینس (با همه ی گرایش های الحادی اش) را بر قامت بلند وجود بنشاند. بنده با سه مقدمه به صورت بسیار مفصل و با جزئیات به ایشان پاسخ گفتم که نظر به اینکه بازگو کردن جزئیات زیره به کرمان بردن است مطلب را اجمالاً به عرضتان خواهم رساند. (ضمناً لطفاً اگر نقد و نظری در این باره نیز داشتید بیان بفرمایید اگرچه اصل پرسش بنده این نیست...): اولاً: انسان بهره ای از وجود دارد و وجود منحصر در انسان نیست. پس انسان عضوی از دایره وجود است. ثانیاً: انسان (طبق برهان انسان معلق حضرت ابن سینا) خود را حضوراً وجدان می کند و این وجدان حضوری خود پیش از قوای حواس است. ثالثاً: همانطور که ما به «روح من» و «جسم من» تفوه می کنیم، روح و جسم را از متعلقات من می دانیم. یعنی روح و جسم اعضا و اجزای من هستند. نقش نمای اضافه ی کسره ما بین روح و من یا جسم و من حاکی از آن است که روح بر من حمل می شود و همچنین جسم بر من. در نتیجه: انسانی که وجود دارد و وجود خود را حضوراً حتی پیش از حواس وجدان می کند نمی تواند در جسم خود محصور باشد، لاجرم بایستی وجهی از انسان وجود داشته باشد که رابط فی ما بین وجود و وجدان و من باشد و ما آن وجه انسان را روح می نامیم. پس از پاسخ به ایشان با وجود اینکه بحمدالله توانستم به خوبی ایشان را اقناع کنم، ولی پس از آن مکالمه پرسشی برای بنده طرح گردید که حتی پس از مراجعه به چند استاد فلسفه هنوز نتوانستم کما هو حقه جان کلام را دریابم. تا جایی که یکی از اساتید فلسفه به جای پاسخ دادن به سوال پس از دو مرتبه مراجعه و پاسخ های گزنده، در مرتبه سوم به بنده پیشنهاد داد به جای دنبال کردن این سوال یک چله نماز شب و مراقبه داشته باشم (!!!). زین دو هزاران من و ما ای عجباً من چه منم / گوش بنه عربده را دست منه بر دهنم ۱. به راستی این «من» چیست که حامل روح و جسم است؟ ۲. امام روح الله روحی فداه در آثار خود می فرمایند: «به نظر می رسد این که جمله «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» از قبیل تعلیق به محال است، یعنی همان گونه که انسان نمی تواند نفس و روح خود را بشناسد خدا را نیز نمی تواند حقیقتاً بشناسد.» رای شما در این باره چیست؟ ۳. آیا شناخت

من لازمه اش محیط شدن انسان بر خود (که محال به نظر می رسد!) نیست ؟ ۴ - آیا در راه شناخت و آشنایی با من راهی به جز علم حضوری و عرفان وجود دارد و فلسفه را بر آن راهی هست؟ ما بدان مقصد عالی نتوانیم رسید / هم مگر پیش نهد لطف شما گامی چند در پایان خواهشمندم حتی المقدور پاسخ را مفصل و با جزئیات بیان بفرمایید. اگر میسر بود برای مطالعه ی بیشتر منابعی را معرفی بفرمایید موجب امتنان این حقیر خواهد بود. می دانم این فرزندان را از دعای خیرتان محروم نمی فرمایید. و الحمدلله رب العالمین

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: ۱- در موضوع معرفت نفس و احساس خود ماوراء تن، و حضور ابدی آن سخن بسیار رفته است و همان طور که مرقوم فرموده‌اید انسان به خوبی خود را بدون تن می‌تواند احساس کند و به حکم آن که عالم غیر معلوم است آن کسی که به تن خود علم دارد مسلم تن خودش نیست و چون علم از مقوله‌ی مجردات است، پس بنابراین کسی که علم به خود دارد موجودی مجرد است و موجود مجرد، فرسایش پذیر و «میرا» نیست. و این کم‌ترین علم به خودمان می‌باشد در آن حدّ که خود را به عنوان یک موجود مجرد می‌یابیم. و بنده در این رابطه عرایضی در کتاب «ده نکته در معرفت نفس» با شرح صوتی آن و در کتاب «خویشتن پنهان» داشته‌ام. می‌ماند این نفس چه وسعتی دارد در آن حدّ که مولایمان علی «علیه السلام» می‌فرمایند:

انزَعَمْ اِنَّكَ جِزْمٌ صَغِيرٌ وَ فِيكَ انْطَوَى الْعَالَمُ الْاَكْبَرُ

تو می پنداری که همین جسم کوچک هستی، در حالی که جهان بزرگی در نهاد تو پنهان است. زیرا انسان وسعتی تا همه‌ی افلاک سماوی دارد در آن حدّ که فرمود: «دو سر هر دو حلقه‌ی هستی / به حقیقت به هم تو پیوستی». در رابطه با وسعت انسان و این که سلوک زیادی نیاز است تا انسان همه‌ی ابعاد خود را در حدّ ممکن بیابد، کتاب «چگونگی فعلیت یافتن باورها» با شما سخن‌ها دارد. و باز در این رابطه در روایت داریم که راوی از حضرت امام رضا (ع) می‌پرسد: مرا از بهشت و جهنم خبر دهید، آیا هم اکنون آن‌ها خلق شده‌اند؟ حضرت فرمودند: بلی، و رسول الله (ص) وقتی به معراج رفتند داخل بهشت شدند و آتش را دیدند. راوی می‌گوید: عده‌ای از مسلمانان می‌گویند بهشت و جهنم مقدر شده‌اند ولی خلق نشده‌اند. حضرت فرمودند: آن‌ها از ما نیستند و ما هم از آن‌ها نیستیم:

«مَنْ اَنْكَرَ خَلْقَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ كَذَّبَ النَّبِيُّ (ص) وَ كَذَّبْنَا وَ لَا مِنْ وَايَتِنَا عَلَيَّ شَيْئٍ وَ يَخْلُدُ فِي نَارِ جَهَنَّمَ. قَالَ اللهُ: هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَ بَيْنَ حَمِيمٍ اَنْ».

پس کسی که منکر خلقت فعلی بهشت و جهنم شود، پیامبر و ما را تکذیب کرده است و از دوستان ما نیست و برای همیشه در آتش است. خداوند در آیه ۴۴ سوره الرحمن فرمود: این است جهنمی که

گناهکاران انکار می‌کردند و هم اکنون گناهکاران بین آن جهنم و آبخوشان در حال طواف‌اند. [۱]

و نیز در روایت داریم که: «رسول خدا (ص) فرمودند: در آن هنگامی که مرا در آسمان معراج دادند من داخل بهشت شدم، دیدم در آنجا زمین‌های بسیاری را که سفید و روشن افتاده و هیچ در آنها نیست، ولیکن فرشتگانی را دیدم که بناء می‌سازند، یک خشت از طلا و یک خشت از نقره، و چه بسا دست از ساختن برمی‌دارند. من به آن فرشتگان گفتم: به چه علت شما گاهی مشغول ساختن می‌شوید و گاهی دست برمی‌دارید؟ فرشتگان گفتند: وقتی که نفقه ما برسد ما می‌سازیم و وقتی که نفقه‌ای نمی‌رسد دست بر می‌داریم و صبر می‌کنیم تا آن که نفقه برسد. رسول خدا (ص) به آن فرشتگان گفتند: نفقه شما چیست؟ گفتند: نفقه ما گرفتار مؤمن است در دنیا، که بگوید: سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ. [۲]

پس چنانچه ملاحظه می‌فرمایید حضرت در سفر معراجی خود با بهشت و جهنم روبه‌رو شدند و این می‌رساند که هم اکنون بهشت و جهنم موجود است. ۳- ما تنها نسبت خود با خدا را می‌یابیم و نه نسبت خدا به عالم را ۴- فلسفه، خبر از وجود حقایق می‌دهد و عرفان، مقام انس با آن حقایق است. موفق باشید

[۱] - قَالَ: قُلْتُ لِلرَّضَا: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ! أَخْبِرْنِي عَنِ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ، أَهْمَا الْيَوْمَ مَخْلُوقَتَانِ؟! فَقَالَ: نَعَمْ، وَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ f قَدْ دَخَلَ الْجَنَّةَ، وَ رَأَى النَّارَ لَمَّا عَرَجَ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ. قَالَ: فَقُلْتُ لَهُ: فَإِنَّ قَوْمًا يَقُولُونَ: إِنَّهُمَا الْيَوْمَ مُقَدَّرَتَانِ غَيْرُ مَخْلُوقَتَيْنِ! فَقَالَ: مَا أَوْلَيْكَ مِنَّا وَ لَا نَحْنُ مِنْهُم. مَنْ أَنْكَرَ خَلْقَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ فَقَدْ كَذَّبَ النَّبِيَّ f وَ كَذَّبَنَا وَ لَيْسَ مِنْ وَلَايَتِنَا عَلَيَّ شَيْءٍ وَ خُلِدَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ! قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ * يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَ بَيْنَ حَمِيمٍ ءانِ. (توحيد صدوق، باب ما جاء في الرؤيّه، حديث ۲۱ ص ۱۱۸).

[۲] - «عن أبي عبد الله u قال، قال رسول الله f لما أسري بي إلى السماء دخلت الجنة فرأيت فيها قيعان يقق و رأيت فيها ملائكة بينون لبنة من ذهب و لبنة من فضة و ربما أمسكوا فقلت لهم ما بالكم ربما بنيتم و ربما أمسكتم فقالوا حتى تجيئنا النفقة فقلت و ما نفقتكم فقالوا قول المؤمن في الدنيا سبحان الله و الحمد لله و لا إله إلا الله و الله أكبر فإذا قال بنينا و إذا أمسك أمسكنا» (بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۴۰۹، باب ۳ □ اثبات المعراج و معناه).